

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

فهرست مطالب

مقدمه مترجم نه

کندی انسانی هفده

حالتن سزار بیروتو بیست و یک

مقدمه بیست و هفت

قسمت اول: سزار در اوج ترقی

فصل اول: گفت و گوی زن و شوهر ۳

فصل دوم: پیشینیان سزار بیروتو ۲۷

فصل سوم: تخم‌های بدبختی ۶۵

فصل چهارم: خرج‌های بیش از اندازه ۸۷

فصل پنجم: فیلسوف حقیقی و کیمیاگر بزرگ ۱۱۵

فصل ششم: دو ستاره ۱۴۱

فصل هفتم: مجلس بزم ۱۷۵

قسمت دوم: سزار در گیر و دار بدبختی

فصل هشتم: آذرخشی چند ۲۰۵

فصل نهم: بلای ناگهانی ۲۱۵

کتابخانه

فصل دهم: بانکدار بزرگ.....	۲۲۹
فصل یازدهم: یک دوست.....	۲۵۵
فصل دوازدهم: آخرین روز مردی ورشکسته.....	۲۸۳
فصل سیزدهم: اعلام ورشکستگی.....	۳۰۱

قسمت سوم: پیروزی سزار

فصل چهاردهم: تاریخ عمومی ورشکستگی‌ها.....	۳۳۳
فصل پانزدهم: زیباترین قیافه آدمی در برابر هم‌نوع خود.....	۳۵۵
فصل شانزدهم: در آسمان.....	۳۷۷

مقدمه مترجم

اونوره دو بالزاک^۱ در مه ۱۷۹۹ در شهر تور^۲ پای به عرصه وجود نهاد. پدرش، برنارد فرانسوا^۳، که در سال ۱۷۴۷ از مادر زاد و به سال ۱۸۲۹ درگذشت، نخست در ملک اجاری پدرش که در دهکده نوگریه^۴، نزدیک آلبی^۵، قرار داشت، چوپانی می‌کرد. سپس، چون اندکی لاتینی یاد گرفت، متنی محضرداری شد و در شانزده سالگی، مانند سزار بیروتو، زادگاهش، تور را ترک گفت و به پاریس رفت و شغلی در یکی از ادارات شورای سلطنتی به دست آورد.

در سال ۱۷۹۷، برنارد فرانسوا که مردی ۵۱ ساله بود، با دختری هجده ساله به نام دوشیزه لور سالامیه^۶ که دختر یکی از بازرگانان بود، ازدواج کرد. بالزاک در داستان تجارتخانه گریه‌ای که نخ کلاف می‌کند^۷ خانواده مادرش را توصیف کرده است. اونوره از پدر خود هیکل و اندامی درشت و تنی سالم و اراده و اعتمادبه‌نفس و علاقه به معاملات و

1. Honoré de Balzac

۲. Tours: شهری است در ۲۳۷ کیلومتری جنوب غرب پاریس. بالزاک در این شهر به دنیا آمده است. - م.

3. Bernard François

4. Nougayrié

5. Albi

6. Laur Sallambier

7. La maison de chat qui pélotte

سفته‌بازی‌های خطرناک و مطالعه فلسفه قرن هجدهم و شاید ذوق و استعداد لطیفه‌سرایی و طنزگویی، و از مادر ظریف ولی بسیار جدی و سخت‌گیر و تندخوی و بدگمان خود علاقه به علم غیب و زندگی اشرافی و شکوه و جلال آن را به ارث برد.

کودکی و جوانی بالزاک با غم و اندوه فراوان گذشته است. هنوز کودکی خردسال بود که او را به دبستان مذهبی شبانه‌روزی واندموم^۱ فرستادند. او هفت سال در آن آموزشگاه به سر برد و در این مدت حتی یک بار هم تعطیلی نداشت و از مدرسه به خانه بازنگشت و پدر و مادر و نزدیکانش نیز به واندموم به دیدن او نرفتند. بالزاک می‌گوید که مادرش تنها یک بار به دیدن او رفت.

بالزاک در دبستان شاگردی متوسط و بی‌انضباط و نامرتب بود. بارها تنبیه شد و به زندان مدرسه افتاد. او در مدرسه بیشتر به گوشه خلوتی می‌خزید و در آن‌جا با حرص و ولعی بسیار کتاب می‌خواند.

پس از مدتی، خانواده بالزاک شهر تور را ترک گفتند و به پاریس رفتند. اونوره دبیرستان را در این شهر به پایان رسانید و به اصرار پدر به تحصیل حقوق پرداخت، لیکن به دروس فلسفی سوربن دلبستگی و توجه بیشتری نشان داد و در ایامی که در پیش محضرداران و وکلای دادگستری کارآموزی می‌کرد، به مطالعه فلسفه پرداخت.

بالزاک از هفده‌سالگی اندیشه‌هایی بزرگ در سر می‌پرورانید، لیکن جز خواهرش، لور، کسی اعتنایی به حرف‌های او نمی‌کرد. خواهر او مانند لوسیل^۲، خواهر شاتوبریان، تأثیر زیادی در زندگی برادرش داشت، اما نقش لور در زندگی بالزاک نقشی سنجیده و خردمندانه بود.

در سال ۱۸۱۹، بالزاک پس از دو سال کارآموزی در نزد وکلای دادگستری و صاحبان محضر، که خود آن را دو سال بردگی و اسارت می‌خواند، سال دوم دانشکده حقوق را به پایان برد و حق اشتغال به سردفتری را پیدا کرد و چیزی نمانده بود که به اصرار پدر سردفتر اسناد

۱. Vendôme: میدان یادبودی است در پاریس که در سال ۱۸۰۸ ساخته شد و در مرکز آن ستون «ارتش بزرگ» به ارتفاع ۴۱ متر قرار دارد. این ستون را با مفرغ ۱۲۰۰ توپ که در سال ۱۸۰۵ ارتش فرانسه آن را از دشمن به غنیمت گرفته بود، پوشانیده‌اند. - م.

رسی شود، لیکن شور و علاقه شدیدش به نویسندگی او را از برآوردن خواهش پدر بازداشت و، بدین سبب، میانه آن دو به هم خورد. با این همه، به او اجازه دادند که دو سال در رشته نویسندگی کار کند و ذوق استعدادش را در این مورد بیازماید.

بالزاک اتاقی در خانه‌ای محقر و قدیمی، در کوچه لدیگی‌یر^۱، اجاره کرد و با شور و شوقی توصیف‌ناپذیر به نوشتن تراژدی‌ای به نام کرومول^۲ پرداخت، لیکن این تراژدی مورد توجه قرار نگرفت و بالزاک در نخستین آزمایش خود با ناکامی مواجه شد؛ پس به رمان‌نویسی روی آورد و رمان‌هایی به سبک‌ها و شیوه‌های گوناگون، مانند رمان‌های احساساتی، رمان‌های سیاه، رمان‌های تاریخی به شیوه والتر اسکات نوشت و به نام‌های ستعار انتشار داد. لور سالامبیه، خواهر بالزاک، شماره این رمان‌ها را چهل می‌داند. بالزاک هرگز این رمان‌ها را به نام خود تجدید چاپ نکرد.

بالزاک، دور از پدر و مادر، در اتاقی محقر که جز تخت‌خوابی آهنی و چند صندلی حصیری اثاثی نداشت، شب و روز کار می‌کرد و چیز می‌نوشت و گاه می‌شد که نانی برای خوردن و هیزمی برای نهادن در بخاری و گرم کردن اتاق خود پیدا نمی‌کرد، لیکن از نامه‌هایی که در آن تاریخ به خواهرش نوشته است به‌خوبی برمی‌آید که او حتی در این روزهای سخت و پراضطراب نیز جرئت و شهامت و اعتمادبه‌نفس خود را از دست نداده و نومید نشده است. او به نبوغ و استعداد خود در نویسندگی ایمان داشت و پیروزی خود را در این راه حتمی می‌دانست. او تحمل سختی و دشواری‌های بزرگ را برای نویسنده‌ای بزرگ و نامور شدن لازم و ضروری می‌شمرد و عقیده داشت که موفقیت و پیروزی در یکی دو سال و به‌آسانی نصیب نویسنده نمی‌شود. اگر چنین عقیده و ایمانی نداشت، ممکن بود در نتیجه ناکامی‌ها و سختی‌ها و ناراحتی‌های سال‌های اول نویسندگی یکسره از نویسندگی سر‌بخورد و از هدف و آرمان بزرگش دست بشوید و به اصرار و ایرام پدر به وکالت دادگستری یا محضرداری و سردفتری بپردازد.

بالزاک در نامه‌ای که در آن روزها به خواهرش نوشته است، چنین می‌گوید: «در عرصه ادب یا باید شاهکار آفرید و یا نابود شد. از تو خواهش